



می دهیم» ما هم برای خانواده هایمان وصیت نامه نوشتیم و به دست دوستانی دادیم که پشتیبانی عملیات را عهده دار بودند.

با تدبیریکی از کشاورزان افغانستانی که بالاغ به شهر انگور می برد سلاح هایمان را زبرسبد انگورش پنهان کردیم. او جلوتر رفت و ما بدون اسلحه و فقط با یک کلت، پشت او راه افتادیم. قرارمان خانه یکی از حامیان مبارزین در هرات بود. شهر هرات برای ما که تا آن روز چنان وضعیتی ندیده بودیم جالب بود. همه خیابان های هرات خاکی بودند و شاید فقط سه چهار خیابان اصلی آسفالت شده داشت در صورتی که هرات دومین شهر پرجمعیت افغانستان بعد از کابل، است. مثل اصفهان در بین استان های ما در هرات لوله کشی آب آشامیدنی نداشتند و برای تهیه آب آشامیدنی باید، سی، چهل پله در آب انباری پایین می رفتند و آب را به صورت دستی می آوردند حتی فاضلاب خانه ها در خیابان ریخته می شد! زمانی که ما به هرات رسیدیم بعد از ظهر آن روز من و آقایان الله تصمیم گرفتیم در شهر برای شناسایی محیط گشتی بزنیم. او پیشتر و من به دنبال او در بازار با دو چرخه راه افتادیم، من اسلحه کلم را با باندکشی به مچ پای خود بسته بودم. همین طور که در خیابان خاکی پا می زدیم و می رفتیم نگاهی به مغازه ها نیز می انداختیم که ناگهان دیدم کلمم باز شد و وسط خیابان افتاد. دو چرخه را کنار گذاشتم و با آرامش در زیر نگاه های مردم، کلت را در جیب بغل کتم گذاشتم و سوار دو چرخه خودم را به عین الله رساندم. من این کار را بدون هیچان انجام دادم ولی به طور قطع برای آنهایی که این صحنه را دیدند، عادی نبود. در حال گشتزنی در

با تدبیریکی
از کشاورزان
افغانستانی که
بالاغ به شهر
انگور می برد
سلاح هایمان را
زبرسبد انگورش
پنهان کردیم. او
جلوتر رفت و ما
بدون اسلحه و فقط
با یک کلت، پشت
او راه افتادیم